

از جنبش و حرکت بازایستد. محمد بهمن بیگی پس از آن که با وجود تلاش بسیار و سپردن راه های ناهموار به مقام مهمی دست نیافت، اما دلسوز و مردم دوست شد و به فکر باسواد کردن بچه های بی صاحب عشایر افتاد.

در سال ۱۳۲۴ کتاب کوچکی به نام "عُرف و عادت در عشایر فارس" منتشر کرد و در آن بی سرو سامانی های عشایر جنوب را بر شمرد و نوشت که درمان دردهای بزرگ فقط در سایه ی مهر و محبت و تعلیم و تربیت میسر است. او در این کتاب نوشت که برای جلوگیری از این همه سزرگردانی و گمراهی، راهی جز ایجاد مدارس سیار و فراوان وجود ندارد.

مدتی پس از چاپ این کتاب، به دیدار استاد سابقش "دکتر شایگان" که وزیر آموزش و پرورش شده بود رفت. پیشنهادش را با او در میان گذاشت. دکتر شایگان پیشنهادهای بهمن بیگی را پذیرفت و دستور داد که به شیراز برود و با مدیر کل آموزش و پرورش فارس گفتگو کند.

پیشنهاد بهمن بیگی این بود که برای آغاز کار پنجاه آموزگار در اختیار او گذاشته شود و متعهد شد که مفت و رایگان و بی هیچ توقع و انتظاری خود نیز همکاری کند. وسایل حرکت، زندگی و اقامت آموزگاران را شخصا و با کمک یاران و دوستان ایللی فراهم نماید. و به این ترتیب نخستین گروه دبستانهای متحرک را راه انداخت.

هزاران دختر و پسر عشایری درس خواندند، دیپلم گرفتند و به آموزگاری همین مدارس عشایری متحرک که هر روز بر تعداد آن ها اضافه می شد پرداختند.

با انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران، محمد بهمن بیگی مدتی به دلیل آن که برنامه هایش پیش از انقلاب در قالب برنامه های دولتی اجرا می شد، به اتهام همکاری با رژیم پهلوی تحت تعقیب قرار گرفت.

مدتی در تهران و شهرهای مختلف به صورت مخفی زندگی می کرد و برای مدرسی که سی سال برای تأسیس آن ها زحمت کشیده بود و انقلابیون همه را تعطیل کردند، در خلوت خود می گریست. سرانجام پس از مدتی خود را به دادگاه انقلاب معرفی کرد.

**رژیم اسلامی فعالیت های ۳۰ ساله بهمن بیگی را نادیده گرفت و پس از مدتی اسارت سرانجام او را خانه نشین کرد**

معرفی کرد و سپس از چندی اسارت و بازجویی، از او رفع اتهام شد. طبیعی

است که او را نیز خانه نشین کردند. در دوران خانه نشینی به تدوین تجربیاتش در قالب نوشتن خاطرات پرداخت. بهمن بیگی در بخشی از کتاب "به اجابت قسم" (خاطرات آموزشی) نوشته است: "تعداد ده هزار معلم تربیت کرده ام و از میان بچه های عشایر، دبیران طراز اول، طبیبان حاذق و متخصص، قضات، دانشمندان، مهندسان ماهر و صاحبان دیگر تخصص ها را پرورده ام. اگر افتخاری داشته باشم از این رهگذراست

در دوران بازنشستگی، فیلم یاد هندوستان کرد و باز به سراغ نویسندگی رفته که البته خیلی دیر بود. بهرحال توفیق پیدا کردم که کتاب ایل من، بخارای من را بنویسم. دوستی داشتم در شیراز که آن آن در تهران است بنام دکتر فرخ سعیدی، که با آن که جراح عالیقدری است، با سواد هم هست. اولین نوشته های اخیر من به تشویق او فراهم آمد که می گفت: حرفهایت را بنویس. ناکفته نگذارم که جناب ایرج افشار، دانشمند بزرگوار، از مشوقان بزرگ من در این راه بودند.

اولین داستان مرا (آل) در مجله آینده به چاپ رساندند و از آن پس آنقدر محبت و عنایت کردند و مرا تشویق نمودند که فکر می کنم اگر سماجت های ارشاد گرانه ی این بزرگوار نبود، شاید کتاب من به این زودیها آماده نمی شد... یکی از افتخارات من این است که متقدم و متجدد به من لطف دارند، از یک سو استاد دکتر دبیر سیاقی و استاد انجوی شیرازی و از طرف دیگر احمد رضا احمدی.

سویاقی و استاد انجوی شیرازی و از طرف دیگر احمد رضا احمدی.

خانم "دکتر مهین دخت صدیقیان" مولف کتاب "فرهنگ واژه های حافظ" در مقاله ای درباره کتاب "بخارای من، ایل من" در شماره ۱۸ مجله "رشد آموزش ادب فارسی" نوشته است:

"کتاب بخارای من، ایل من را بعنوان کتابی که نمونه و سرمشقی است برای خوب دیدن، خوش نوشتن و خوب زیستن، به همه کتابخوان های ایران و به همه آنان که به اصالت های این سرزمین دل انگیز دل بسته اند و ایران را دوست می دارند، به ویژه به معلمان این کشور پیشنهاد می کنم. از تهیه کنندگان مواد درسی وزارت آموزش و پرورش به عنوان یک همکار درخواست می کنم کتاب را بخوانند و قطعاتی از آن را به جای آن نثرهای پیچیده و دوراز دریافت بچه ها، در کتاب های فارسی بیاورند..."

از محمد بهمن بیگی، این آموزگار بزرگوار که یک روز پیش از روز آموزگار درگذشت، بسیار می توان گفت و نوشت. که بماند در جایی دیگر. یادش را گرامی و نامش را عزیز می داریم.

نشر آزادی یاد محمد بهمن بیگی را از نشرهای دل گرامی می دارد و در سوک ابابکر دول بستگان فرهنگ و ادب ایران بهر دست.

## معجزه گری که در گذشت

محمد بهمن بیگی مدیر کل مدرسه عشایری فارس در روزهای اخیر به رحمت ایزدی پیوست. او از چهره هائی بود که هم در رژیم گذشته و هم حکومت کنونی بخاطر خدمات پر ارزش فرهنگی اش همواره مورد احترام بود. چند سال قبل از روی کار آمدن نظام کنونی در ایران، در ضیافتی که بخاطر دکتر اقبال در هتل کوروش ترتیب یافت، صاحب این قلم که ساعتی در گوشه سالن سرگرم گفتگو با مدیر عامل شرکت نفت بود و سپس حضار به صرف شام دعوت شدند.

مرد بلند قامتی با سلام پیش آمد و از این بنده تقاضا کرد فردا از مدرسه عشایری فارس متعلق به او بازدید کند. در پاسخ گفته شد من چرا؟ گفت شخصی که اینهمه مدت باشخصیت مهمی چون دکتر اقبال اینهمه گفتگوی صمیمانه داشته باشد مسلماً شخصیت مهمی است! وقتی پاسخ داده شد خبرنگار است گفت فرقی نمیکند

فردای آن روز نویسنده به مدرسه عشایری فارس رفت. در سالن بزرگی شمار زیادی پسران عشایری بالباس و کلاه عشایری و دختران با پیراهن های رنگارنگ و زیبای میلیه دوزی در سراسر سالن صندلی ها را اشغال کرده بودند. بهمن بیگی روی سن رفت و خطاب به نگارنده گفت اینها یاغی زاده هائی هستند که ما آنها را بصورت افراد نمونه در آورده ایم. پدران اینها بعد از ظهر که میشود با تفنگ سرقله های جاده کمین میکنند و با تهدید اتموبیلهای پول و اشیاء با ارزش مسافران را میدزدند. حال شما خواهید دید که از دزد ها ما چه افراد باارزشی تربیت کرده ایم.

سپس ماشین حسابی را ارائه کرد و گفت حال شما دو عدد چند رقمی بفرمائید اینها ظرف چند ثانیه و سریعتر از ماشین حساب حاصل ضرب آن را بشما میگویند. در نهایت حیرت این گفته با چند مثال ثابت شد! سپس گفت حال از هر شاعری که میخواهید مشاعره میکنند. این آزمایش هم سریع انجام شد و بر حیرتم بیش از پیش اضافه شد. در پایان به آقای بهمن بیگی که فردی مؤدب و آراسته بود گفتم کاری سترک و شبیه معجزه انجام داده اید. همه در کار خود بنوعی نابخه اند، اما به یاد داشته باشید وقتی از چنین نوابغی بعنوان دزد زاده یاد میکنید هم آنها را شرمسار کرده اید و هم ارزش کارتان را بجای بالابردن کاهش میدهید. تصدیق کرد و قول داد که آن عبارت را دیگر هرگز بکار نبرد.

روانش شاد